

نقش ناشران در افت و خیز ترجمه ادبی

کریم امامی



عکس از کامران بختیاری

مترجم خوب در ایران کسی است که به صد هنر آراسته باشد و نیاز مادی هم نداشته باشد. باید بتواند همه کار بکند و لی اسم حق‌الترجمه را نیاورد. و ناشر خوب کسی است که ثروت پدری‌اش را بیاورد و در چاه ویل نشر کتاب غیردرسی بریزد و خم به ابرو نیاورد. با مؤلف و مترجم رفتاری پدرا نه داشته باشد و در پرداخت حق‌التألیف و حق‌الترجمه حتی قبل از خلق اثر پیشدستی کند و در بحران‌های زندگی یار و یاور مؤلف و مترجم باشد. چسند مترجم و ناشر خوب را ضیق بین دو تعریف می‌شناسید؟ پدیدآورندگان آثار و ناشران، خوب یا بد، در چرخه نشر مکمل یکدیگرند و برای وجود یک ادبیات سرزنده و بانشاط

که مشوق کتاب‌خوانی باشد وجود هر دو گروه در کنار یکدیگر لازم است. هر دو باید در کنار خود قابلیت‌های مطلوب را داشته باشند و هماهنگ با یکدیگر پیش بروند. بنده در عرایض امروز خود قصد دارم روابط این دو گروه را، گروه پدیدآورندگان و گروه ناشران آثار را در ارتباط با ترجمه ادبی در حد امکانات و بضاعت خود در محدوده زمانی یک‌ساعت و پنجاه سال گذشته بررسی کنم.

دوره قاجاریه

از دوره قاجاریه شروع می‌کنم. برجسته‌ترین دستاوردهای ادبی این دوران را من چهار کتاب می‌دانم: ترجمه "هزار و یک شب" از عربی به خنامه ملا عبداللطیف طسوجی، ترجمه "سرگذشت حاجی بابای اصفهانی" جیمز موریه انگلیسی از زبان فرانسه به قلم میرزا حبیب اصفهانی و ترجمه "زیل بلاس سانتیلانی" لوسا از فرانسه باز هم به دست توانای همان مترجم و چهارم ترجمه "اتلوی مغربی" می‌شکسپیر از اصل انگلیسی به قلم ابوالقاسم خان قرنگزلو، ناصرالملک. البته ترجمه‌های ادبی دیگری هم در این مدت صورت گرفت، بیشتر از زبان فرانسه، مثل "کنت دو مونت کریستو" الکساندر دوما (پدر) توسط محمدطاهر میرزای قاجار یا "کتس دو پاری" همان نویسنده توسط ابوتراب نوری

نظم‌الدوله ولی این ترجمه‌ها از نظر کیفیت با چهار کتاب بالا قابل مقایسه نیستند. در مورد کار عبداللطیف طسوجی بنده نمی‌توانم اظهار نظر دقیقی بکنم، ولی مرحوم علی‌اصغر حکمت که از ادبای عصر پهلوی است در خطابه‌ای در سال ۱۳۰۸ گفته است: "از حیث فصاحت کلام و حُسن تعبیر و سلاست سخن و کمال یکی از آثار بدیعه زبان فارسی است."^۱ حق این است که در یکی از دانشگاه‌های ما مقایسه دقیقی بین اصل عربی "ألف ليلة وليلة" و ترجمه فارسی آن به عمل آید. ترجمه در سال ۱۲۵۹ هجری در تبریز به اشاره شاهزاده بهمن میرزا قاجار، پسر عباس میرزا صورت گرفته و بعد هم سروش اصفهانی جابه‌جا و به تناسب اشعاری به متن افزوده و بعد دستنوشته را در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه، محمدحسین طهرانی به خط نستعلیق خوش نگاشته و آنگاه کتاب شش جلدی هفت سال در "مجمع‌الصنائع" ناصری مراحل تصویرسازی و تذهیب و تجلید راطی کرده و سرانجام شده است آراسته‌ترین نسخه خطی که قاجاریان به پیروی از سلاطین سلف خود پدید آورده‌اند.^۲ و البته متن "هزار و یک‌شب" در همین اوان به صورت چاپ سنگی هم چاپ و تکثیر شده است.

مترجم دو کتاب بعدی، میرزا حبیب اصفهانی، شخصیت ادبی مهمی است و باز ما چنان‌که شاید و باید در احوال او تفحص چندانی نکرده‌ایم. بنده در گذشته مقاله‌ای در مقایسه چند صفحه از ترجمه میرزا حبیب با اصل انگلیسی موریه نوشته‌ام.^۳ پیش از من دکتر حسن کامشاد نیز مقایسه مفصلی بین اصل و ترجمه فارسی حاجی‌بابا انجام داده و ملاحظات خود را در رساله دکتری‌شان به زبان انگلیسی که آن را در سال ۱۳۳۸/۱۹۵۹ در دانشگاه کمبریج گذرانده منعکس ساخته‌اند.^۴ و هم‌ايشان هستند که برای اولین بار هشدار داده‌اند که این ترجمه، به شهادت نامه‌ای از شیخ احمد روحی به ادوارد براون، چنان‌که معروف است از آن شیخ احمد روحی نیست بلکه از آن میرزا حبیب اصفهانی است. انتساب ترجمه به شیخ احمد روحی دسته گل کلنل فیلات است که چاپ اول کتاب را در سال ۱۳۲۴/۱۹۰۵ هجری، یعنی ۲۳ سال بعد از به پایان رسیدن ترجمه و ۸ سال بعد از مرگ مترجم، در کلکته به چاپ رسانده. و این انتساب غلط تا اواسط دهه ۱۳۴۰ و پیدا شدن یادداشت خطی میرزا حبیب در استانبول درباره ترجمه "حاجی‌بابا" همچنان مورد قبول بوده است. میرزا حبیب در زمان سلطنت ناصرالدین شاه از وطن گریخت و به دولت عثمانی پناه آورد و تا پایان عمرش سی سالی را در آن کشور به تدریس و تألیف ترجمه پرداخت.

ترجمه "زبل بلاس" میرزا حبیب داستان غم‌انگیزتری دارد. چاپ منقح آن همین امسال، ۱۰۲ سال

۱. یحیی آرین‌پور، "از صبا تا نیما"، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۰، ج ۱، ص ۱۸۳.
 ۲. محمدحسن سمسار و دیگران، "کاخ گلستان (گنجینه کتب و نقایس خطی): گزینهای از شاهکارهای نگارگری و خوشنویسی"، تهران، انتشارات زرین و سیمین. (در آستانه انتشار).
 ۳. نگاه کنید به "در باب ترجمه عام‌فهم و خاص‌بند" حاجی‌بابا در "کتاب امروز"، دفتر هشتم (زمستان ۱۳۵۳)، صص ۴۳ تا ۵۲، تجدیدچاپ شده در: کریم امامی، "از پست و بلند ترجمه: هفت مقاله"، تهران، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۲.

بعد از فوت مترجم فاضل، به سعی آقای غلامحسین میرزا صالح سرانجام به مرحله انتشار رسید. او ما دوستان ترجمه‌های ناب همه حیران و انگشت به دهان ماندیم که این دیگر چه جواهر بی‌بدیلی است که یک قرن معوق و معطل بیرون آمدن از تاریکی به روشنایی بوده است. همسر من، خانم گلی امامی، که "ژیل بلاس" را به عنوان کتاب برگزیده سال ۱۳۷۸ در آخرین شماره فصلنامه "نگاه نو" معرفی کرده‌اند جمله‌ای در پایان مطلب خود درباره میرزا حبیب نوشته‌اند که گویای وضع این مترجم معجزه‌کار و بسیار آموزنده است و من با اجازه ایشان آن را در اینجا نقل می‌کنم:

"انصافاً این نمونه‌های پراکنده [ترجمه] حق مطلب را چنان که باید ادا نمی‌کنند؛ تمام کتاب را باید خواند و لذت برد. و اگر اصل فرانسه کتاب در دسترس باشد، و نعمت فرانسه‌دانی هم برقرار، آن را باید با اصل جابه‌جا مقابله کرد تا دریافت که این عبارات مرصع "تألیف‌نما" در عین حال چقدر به والد خود نزدیک‌اند. و معجزه ترجمه یعنی همین. و چه بدآختر بوده است این مترجم نامی، میرزا حبیب اصفهانی، که با وجود خلق دو شاهکار ترجمه، در زمان حیات خود هیچ نصیبی، نه مادی و نه معنوی، از کار خود نبرد. و هیچ تجلیلی هم از او نشد. و در هر دو مورد دیگرانی بودند که از این خوان نصیب معنوی، اگر نه مادی، بردند. ترجمه "حاجی بابا" تا همین سی سال پیش به شیخ احمد روحی منسوب بود، و ترجمه "ژیل بلاس" قبل از چاپ صحیح النسب، کنونی یکی دو بار به دغل به اسم دیگران، و از جمله دکتر کفری کرمانشاهی، به بازار نشر عرضه شده بود. و تا سرانجام این چاپ پاکیزه کنونی به زیور طبع آراسته شد و به مرحله انتشار رسید یک قرن بیشتر از مرگ مترجم آن گذشته بود. حقیقتاً که بی‌انصافی است!"^۱

و اما ترجمه "اتللو" و یا چنانچه رسماً عنوان آن است: "داستان غم‌انگیز اتللو مغربی در ویندیک". ناصرالملک رجل سیاسی اواخر دوران قاجاریه مترجم حرفه‌ای نبود. وی این نمایشنامه شکسپیر را بر سبیل تغنن، گویا به دنبال یک شرط‌بندی، ظرف سه چهار روز به فارسی برگرداند، و به قدری خوب از عهده برآمد که انسان به خودش می‌گوید ای کاش مترجم حرفه‌ای می‌بود و بقیه نمایشنامه‌های شکسپیر را هم به فارسی ترجمه می‌کرد. میرزا ابوالقاسم خان اولین ایرانی، فارغ‌التحصیل دانشگاه آکسفورد بود، انگلیسی را بسیار نیک آموخته بود و فارسی را هم البته بسیار خوب می‌دانست. ترجمه تغننی او هم در زمان حیاتش به چاپ نرسید. "اتلوی مغربی" ناصرالملک ۳۴ بعد از مرگش، در سال ۱۹۶۱، به همت فرزندش حسین علی خان فراگوزلو در تیراژ محدودی در پاریس چاپ شد و در سال‌های اخیر هم یکی دو نوبت در تهران تجدید چاپ شده است.

خب، در مورد نقش ناشران در پدید آمدن این ترجمه‌های قاجاری چه بگوییم؟ در دوره قاجاریه که اولین چاپخانه‌های ما پا گرفتند ناشر فعال و بابرنامه به معنی امروزی کلام وجود نداشت. صاحبان

۱. آلن ژنه لوساز، "سرگذشت ژیل بلاس ساتیلانی"، ترجمه میرزا حبیب اصفهانی، به کوشش غلامحسین میرزا صالح تهران، انتشارات مازیار و انتشارات معین، ۱۳۷۷، ۷۱۸ صفحه.

۲. گلی امامی، "سرگذشت ژیل بلاس ساتیلانی" در "نگاه نو"، شماره ۴۳ (زمستان ۱۳۷۸)، صص ۱۷۲ تا ۱۷۷.

مطبعه‌های چاپ سنگی و کتابفروشی‌های بازار بین‌الحرمین در حد محدودی نقش ناشر را هم ایفا می‌کردند. کارهای پُر هزینه، مثل چاپ اولین روزنامه‌ها در دست دولت بود ولی اداره انطباعات و دارالترجمه دولتی و جانشین آن وزارت انطباعات نقشی در پدید آمدن چهار ترجمه برگزیده ما نداشته‌اند. ولی ترجمه "هزار و یک شب" که با برخورداری از حمایت دستگاه حکومت وقت انجام گردید به یک معنی ترجمه سفارشی است. ولی آن سه ترجمه دیگر خیر.

دوره پهلوی اول

بیست سالی که دوران حکومت پهلوی اول را کم‌وبیش تشکیل می‌دهد به یک معنی ادامه دوران تجدیدی است که با جنبش مشروطه‌خواهی آغاز شده بود. متنها با آهنگی سریع‌تر، با امکانات بیشتر و با مشارکت تعداد زیادتری از افراد تحصیل‌کرده و زبان‌دان.

شعار زمان کوشش برای رسیدن به "قافله تمدن" بود. و مردم ایران نه تنها می‌خواستند از مواهب علم و فن جدید بهره‌مند شوند، بلکه در عرصه ادبیات و علوم انسانی نیز علاقه‌مند به آشنایی با آثار فرهنگ مغرب‌زمین بودند. ظرف چند سال چاپ حرفی جانشین چاپ سنگی می‌شود، روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌ها پیاپی می‌گیرند و بعضی کتابفروشی‌ها هم ناشر می‌شوند، مثل مؤسسه کلاله خاور، کتابفروشی ابن‌سینا و کتابخانه بروخیم و البته کتابفروشی مرحوم علی‌اکبر علمی. و در زمینه نشریات کوچک سرگرم‌کننده بریانی شبستری. ولی این ناشران معدود حقیقتاً در انتشار بهترین کتاب‌های ادبی این دوره چه نقشی داشته‌اند؟ اگر چند عنوان زیر را (که من از میان آثار ترجمه شده در دو دهه ۱۳۰۰ و ۱۳۱۰ دستچین کرده‌ام) از جمله آثار خوب آن دوره به حساب بیاوریم:

- "بینویان" و یکتور هوگو، ترجمه شده از فرانسه به قلم حسینقلی مستعان
- "یهودی سرگران" اوژن سو، ترجمه شده از فرانسه توسط همان مترجم
- "بریانی‌پزی. ملکه صبا"ی آنا تول فرانس، برگرداننده به فارسی از زبان اصلی به دست دکتر قاسم غنی
- "سرگذشت ورت" اثر گوته، ترجمه شده به فارسی از زبان فرانسه به قلم نصرالله فلسفی
- "نغمه‌های شاعرانه"ی آلفونس دولامارتین ترجمه شده از فرانسه توسط شجاع‌الدین شفا
- "دختر سلطان" / در چاپ بعد "دختر سروان" پوشکین. با ترجمه پرویز نائل خانلری، ترجمه شده نه از زبان روسی بلکه از زبان فرانسه.

کدام یک از ناشران آن زمان در مراحل انتخاب و ترجمه و بازبینی متن به مترجمان کتاب‌های یاری رسانده‌اند؟ و یا به همین مترجمان حق‌الترجمه پرداخته‌اند؟ تاریخ نانوشته صنعت نشر ایران پاسخی به کنجکاوای‌های ما نمی‌دهد.

ولی فراموش نکنیم که دوره پهلوی اول دوران رونق پاورقی است و بعضی از کتاب‌های بالا. از جمله

"بینوایان"، اول به صورت پاورقی در روزنامه "ایران" به خوانندگان عرضه می‌شوند و بعد به صورت کتاب در می‌آیند. پاورقی نویسی در دو دهه ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ رونق بازم بیشتر یافت ولی نیروی آن بیشتر در بستر داستان‌های پُرکشش مردم‌پسند جاری بود و نویسندگان پُرکاری چون حسینقلی مستعان و جواد فاضل از این راه صاحب آثار متعدد شدند. و صاحبان روزنامه‌ها و مجلاتی که پاورقی داشتند به مترجمان و نویسندگان خود حق‌الزحمه می‌پرداختند و از این رو شاید این آقایان ارباب جراید در مقایسه با ناشران کتاب در جهت دادن به کار ترجمه در این دوره تأثیر بیشتری داشته‌اند.

و البته مترجمی که کار پاورقی را تقریباً تا آخر عمر دراز خود ادامه داد شادروان ذبیح‌الله منصوری بود که کار خود را در اوایل دهه ۱۳۰۰ در روزنامه "کوشش" آغاز کرد و چند دهه در مجله "خواندنیها" به آهنگ منظم ده تا پانزده صفحه ترجمه در هفته ادامه داد و ترجمه‌های تمام و ناتمام او تا آخرین ورق در سال‌های بعد از انقلاب به صورت کتاب‌های مستطاب، با جلد سخت و عنوان طلاکوب، درآمدند و خوانندگان مشتاق را در شب‌های خوفناک جنگ و موشک‌باران سرگرم کردند. ^۱ ولی آیا حقیقتاً می‌توان در چنین جمع محترمی منصوری را یک مترجم ادبی نامید و یا این‌که اصولاً کارهای او را "ترجمه" خواند؟ جواب البته منفی است ولی اگر معیارهای میزان فروش، دفعات تجدید چاپ و سال‌های حضور کتاب در بازار را در ارزش‌گذاری خود دخالت دهیم، ما مترجمان ادبی ناچار خواهیم بود در مقابل ذبیح‌الله خان نامترجم لُنگ بیندازیم. از آن چند کتاب ترجمه‌ای که من به عنوان دستاوردهای مترجمان دوران پهلوی اول برشمردم هیچ کدام جز احياناً "بینوایان" امروز در بازار کتاب حضور ندارند و برای دسترسی به آن چند کتاب دیگر باید به سراغ کتابخانه‌ها و نایاب‌فروشی هارفت.

دوره پهلوی دوم

بروز جنگ جهانی دوم و متعاقباً حمله نیروهای متفقین از شمال و جنوب به کشور به دوره سلطنت رضا شاه خاتمه داد و تا حکومت پهلوی دوم توانست بار دیگر بساط سرکوب را بگسترانده - دوازده سال آزادی، توأم با هرج و مرج در کشور برقرار بود. بازار سیاست گرم شد، احزاب و از آن جمله حزب توده ایران اعلام حضور کردند و به فعالیت پرداختند و به دنبال آن‌ها بازار انتشار روزنامه‌ها و مجلات به شکل بی‌سابقه‌ای گسترش یافت. ناشران کتاب هم فعال شدند و بعضی از آنان به انتشار رمان‌های خوب و مهم خارجی علاقه‌مند بودند که از آن میان به کانون معرفت متعلق به مرحوم حسن معرفت شیرازی، انتشارات صفی‌علیشاه متعلق به برادران مشفق همدانی و کتابفروشی نیل متعلق به جمعی از جوانان تحصیل کرده اصفهانی از جمله آقایان عظیمی، آل‌رسول و نجفی و مؤسسه نشر اندیشه به مدیریت -

۱. جدیدترین مورد از سلسله تجدید چاپ‌های به ظاهر پایان‌ناپذیر آثار مرحوم منصوری ترجمه رمان "سه تفنگدار" الکساندر دوما است در اسفندماه ۱۳۷۸، که انتشارات زرین در یکی آگهی مزده به بازار آمدن دوباره آن را داده است، در ده جلد طلاکوب به بهای ناقابل ۳۰ هزار تومان.

اگر حافظه یازی کند — مرحوم احمد احمدی به نیکی یاد می‌کنم. در این دوره سی و هفت ساله تعداد رمان‌های ایرانی زیاد نیست ولی تعداد رمان‌ها و آثار ادبی ترجمه شده از زبان‌های فرانسه و انگلیسی و آلمانی و روسی، و عربی، قابل توجه است و بررسی آنها نیاز به تحقیق جدی دارد، بسیار جدی‌تر از آنچه دوستدار در تدارک صحبت‌های امروز خود انجام داده است. و یکی از زیرمجموعه‌های چنین تحقیقی به نظر من باید تحقیق در نقش حزب توده در پدید آمدن ادبیات چپ و تأثیرات فرهنگی آن باشد. این نقش بسیار مهم بوده است، بسیار مهم‌تر از نقش ناشران و حلالا که از حزب توده به عنوان یک نهاد فعال سیاسی چندین سال فاصله گرفته‌ایم جا دارد که چگونه این تأثیر و کارکردهای آن در هر سه حوزه تألیف و ترجمه و نقد ادبی، از هر دو جنبه مثبت و منفی مورد ارزیابی دقیق و بدون حب و بغض و به عبارت دیگر "آکادمیک" قرار بگیرد.

ولی موضوع صحبت امروز اینجانب نقش ناشران در ارتقاء ترجمه ادبی است و نه نقش احزاب. از این رو فقط به سه ناشر بزرگ دوران پهلوی دوم می‌پردازم: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، بنگاه ترجمه و نشر کتاب و مؤسسه انتشارات فرانکلین که خود از نزدیک با آن آشنایی داشته‌ام.

مؤسسه انتشارات امیرکبیر. این مؤسسه خصوصی در اواخر دهه ۱۳۲۰ تأسیس شد و در سال‌های قبل از انقلاب، در اوایل دهه ۱۳۵۰ بزرگترین ناشر بخش خصوصی ایران بود، با چندین فروشگاه کوچک و بزرگ در راسته‌های جدید و قدیم کتابفروشان تهران و کارنامه‌ای حاوی اقلاً دو هزار عنوان کتاب تألیف و ترجمه از دیوان‌های شعر گرفته تا رمان و کتاب‌های مرجع. عبدالرحیم جعفری روزی که انتشارات امیرکبیر را تأسیس کرد جوان کوشایی بود با دست خالی، بدون تحصیلات عالی و در عوض با آرزوهای بزرگ و تجربه چندین سال کار در چاپخانه علمی. چون عاشق کار کتاب بود و می‌خواست بهترین کتاب‌ها را با استاندارد کتاب‌های فرنگ منتشر کند و شناخت بسیار خوبی هم از بازار کتاب ایران داشت پیشرفت کرد. همیشه خواستار به کار گرفتن بهترین مترجمان و مؤلفان بود. یک حس غریزی قوی برای حفظ منافع خود داشت و کتابی که با آرم امیرکبیر منتشر می‌شد کمتر امکان داشت و بلکه محال بود بعداً با آرم ناشر دیگری منتشر شود. امیرکبیر یک مؤسسه بازرگانی بود و طبعاً در انتخاب کتاب برای انتشار ملاحظه فروش عامل مهمی بود، ولی ارزش‌های ادبی و فرهنگی کتاب نیز در نظر گرفته می‌شدند. دو جوان پرشور و مشهور امروز، آقایان کامران فانی و بهاء‌الدین خرمشاهی، مشیر و مشار مدیر مؤسسه بودند و در جلب صاحبان آثار خوب و باارزش نقش مهمی ایفا می‌کرد. مؤسسه امیرکبیر با بالا بردن فروش کتاب‌های خود توانست بنیه مالی خوبی به هم بزنند و از این رو در پرداخت حق‌التألیف و حق‌الترجمه، و حتی پیش‌پرداخت به صاحبان آثار، بالفعل و بالقوه ناخن خشکی به خرج نمی‌داد. امیدوارم داستان بردن یک چمدان پُر از اسکناس را به منزل مرحوم حسن عمید برای عقد قرارداد نشر فرهنگ‌های فارسی‌اش شنیده باشید.

امیرکبیر یک برنامه مشخص و از پیش تعیین شده برای ترجمه و نشر آثار ادبی خارجی نداشت ولی هر کتاب مهمی که به تورش می خورد می گرفت و منتشر می کرد، از این رو یقیناً این مؤسسه در ترویج ترجمه های خوب ادبی نقش مثبتی داشته است. ویرایش چنانچه بعداً در مؤسسه فرانکلین انجام می گرفت در امیرکبیر رسم نبود، ولی دستنوشته ها حتماً قبل از چاپ نسخه پردازی می شدند. بعضی از ترجمه های ادبی خوبی که مهر انتشارات امیرکبیر بر آن ها خورده، اگر نه همیشه در چاپ اول ولی در چاپ های دوم به بعد، این ها هستند:

-- "کمدی الهی" دانته در دو جلد بهشت و دوزخ، ترجمه شجاع الدین شفا از فرانسه با مقابله با اصل ایتالیایی. این ترجمه یک درجه دکتری افتخاری از دانشگاه رم برای مترجم آن به ارمغان آورد.

-- "آرزوهای بزرگ" چارلز دیکنز ترجمه ابراهیم یونسی از اصل انگلیسی.

-- "برباد رفته" نوشته مارگرت میچل، ترجمه حسن شهباز از اصل انگلیسی.

-- "جنگ و صلح" تولستوی ترجمه شادروان کاظم انصاری از اصل روسی با مشارکت انتشارات صفی علیشاه.

-- "ژرمنال" امیل زولا ترجمه سروش حبیبی از اصل فرانسه

-- "خوشه های خشم" جان استاین بک امریکایی، ترجمه عبدالرحیم احمدی و شاهرخ مسکوب از طریق زبان فرانسه.

-- "نان و شراب" اثر اینیاتسیو سیلونه ایتالیایی، ترجمه محمد قاضی از فرانسه.

-- "صد سال تنهایی" گارسیا مارکز ترجمه بهمن فرزانه نه از اسپانیایی بلکه از زبان ایتالیایی.

بنگاه ترجمه و نشر کتاب. این مؤسسه انتشاراتی در اوایل دهه ۱۳۳۰ با پشتیبانی مالی بنیاد پهلوی تأسیس شد. از این رو دغدغه فروش نداشت و هدف آن در درجه اول انتشار کتاب خوب با کیفیت بالا بود. چند تن از رجال استخواندار وقت، از اعضای هیئت مدیره آن بودند و مدیر عامل آن طی بیشتر سال های فعالیت بنگاه دکتر احسان یارشاطر بود. این مؤسسه سعی داشت برنامه انتشاراتی داشته باشد و متون کلاسیک اروپایی را به شکلی سازمان یافته به زبان فارسی ترجمه و منتشر کند و با این هدف بود که برای ترجمه کتاب های مورد نظر خود از میان ادبا و فضلای معاصر در جستجوی مترجم مناسب برمی آمد. بنابراین شاید بتوان گفت اولین ناشر ایرانی بود که بر حسب تصادف و صرفاً با تکیه بر کتاب های ارائه شده توسط مترجمان کتاب منتشر نمی کرد. سعی در گنجاندن کتاب های خود در قالب چند مجموعه مشخص داشت. متون ترجمه شده ارزیابی می شدند و اتفاق می افتاد که گاه مدیر مؤسسه ترجمه ای را نمی پسندید و میان او و مترجم شکراب می شد. یک مورد معروف اختلاف دکتر یارشاطر و ابراهیم گلستان، نویسنده و مترجم معروف بر سر کیفیت ترجمه مجموعه ای از داستان های کوتاه خارجی با عنوان "کشتی شکستگان" بود که منجر به به قهر و دعوا و دشمنی دیرپایی میان طرفین شد. ویرایش تمام

و کمال، به سبک مؤسسه انتشارات فرانکلین اعمال نمی‌شد. مدیر بنگاه از استفاده از واژه نوساخته "ویرایش" پرهیز می‌کرد و کار با زبانی متن و اصلاح آن را "تهذیب" می‌خواند. دستنوشته‌ها بیشتر از نظر فارسی نویسی اصلاح می‌شدند. تکیه مؤسسه بر استفاده از چهره‌های قدیمی، شناخته شده بود. حتی بیشتر مصححان آن را هم فرهنگیان بازنشسته تشکیل می‌دادند. کارنامه این ناشر مثبت است و مجموعه خوبی از عناوین ترجمه شده با ارزش را برای وارثان خود باقی گذاشت. بعضی از عناوین ادبی ترجمه شده این ناشر:

- "ایلیاد" و "اودیسه"ی هومر ترجمه مرحوم سعید نفیسی، ترجمه شده از زبان فرانسه
- مجموعه نمایشنامه‌های شکسپیر، ترجمه مترجمان مختلف از جمله فرنگیس شادمان، زنده‌یاد مسعود فرزاد و علاءالدین بازارگادی از اصل انگلیسی.
- نمایشنامه "حسیس" مولیر ترجمه مرحوم محمدعلی جمال‌زاده از اصل فرانسه
- "زن سی‌ساله"ی بالزاک، ترجمه ادوارد ژوزف از اصل فرانسه
- "تلخکامی‌های سوفی" کنتس دو سگور، ترجمه اسماعیل سعادت از فرانسه.
- "غرور و تعصب" جین آستین، ترجمه شمس‌الملوک مصاحب از اصل انگلیسی.
- "پدران و پسران" تورگنیف، ترجمه مهری آهی از اصل روسی

مؤسسه انتشارات فرانکلین، این مؤسسه در اوایل دهه ۱۹۵۰ در بحبوحه جنگ سرد در امریکا تأسیس شد تا به گسترش فرهنگ مکتوب امریکایی در جهان کمک کند. مؤسسات بزرگ نشر در امریکا و بنیادهای فرهنگی آن کشور سرمایه اولیه مؤسسه را تأمین کردند و متعهد شدند که هزینه‌های جاری آن را هم بپردازند. فرانکلین شعبه‌هایی در کشورهای جهان سوم مثل مصر و پاکستان و اندونزی و مالزی برپا کرد. شعبه تهران از اولین شعبی بود که افتتاح شد، در اسفند ماه ۱۳۲۹ و آخرین شعبه‌ای بود که در دهه ۱۳۵۰ همچنان به نام فرانکلین فعالیت می‌کرد، مدت‌ها بعد از آن‌که دفتر مؤسسه مادر در نیویورک در واقع وجود نداشت و یا تنها روی کاغذ وجود داشت. اولین رئیس فرانکلین تهران که نماینده تام‌الاختیار هیئت مدیره نیویورک بود آقای همایون صنعتی‌زاده بود، و دومین و آخرین رئیس علی‌اصغر مهاجر، که خداوند از سر تقصیراتش بگذرد. و سر و پر استارانی که در طول عمر مؤسسه مسئولیت بخش کتاب‌های غیردرسی آنجا را بر عهده داشتند عبارت بودند از آقایان منوچهر انور، نجف دریابندری، مرحوم حمید عنایت، بنده و دکتر حسن مرن‌دی. از جمله کارهای مهم فرانکلین در ایران، علاوه بر ترجمه و نشر حدوداً یکهزار عنوان کتاب، کمک به تأسیس شرکت چاپ افست، تأسیس شرکت کتاب‌های جیبی، تألیف "دایرةالمعارف فارسی" مصاحب، سامان دادن به کار تألیف و چاپ کتاب‌های درسی، و مشارکت فنی در تهیه و تولید مواد خواندنی برای نوسوآدان و نیز انتشار مجله‌های کمک‌آموزشی. "پیک" در تیراژهای بسیار بالا بود. و البته شاید یکی از ماندنی‌ترین و تأثیرگذارترین کارهای فرانکلین معرفی فنون

کتاب پردازي نوين بود، هم ويرايش و هم کتاب آرايي.

يکي از کارهاي مهمي که فرانکلين تهران توانست بکند ايجاد درآمد براي خودش در ايران بود، نه از راه نشر کتاب‌هايي که به فارسي ترجمه مي‌کرد. چاپ کتاب غير درسي در ايران هنوز کسي را پولدار نکرده است، حتي مؤسسه انتشارات اميرکبير را. شانس بزرگ اميرکبير اين بود که آقای جعفري در اوایل دهه ۴۰ به مدیریت عامل شرکت طبع و نشر کتاب‌های درسی رسید که در آن دوره مباشر چاپ کتاب‌های دوره راهنمایی و دبیرستان بود و از آن پس کتابفروشان تهران و شهرستان‌ها علاقه بیشتری به ارائه کتاب‌های اميرکبير پيدا کردند. مؤسسه فرانکلين هم توانست کار مباشرت و نظارت بر چاپ کتاب‌های دوره ابتدایی را برای خودش دست و پا کند. کار بزرگی بود که با رشد جمعیت کشور حجم آن سال به سال افزایش می‌یافت. شعبه فرانکلين تهران ناگهان خودش را از شعبه مادر در نیویورک بی‌نیاز دید و آنقدر درآمد داشت که می‌توانست دست به هر ریخت‌وپاشی بزند.

در چنین محیطی از استطاعت مالی بود که ویراستاران فرانکلين کار مقابله متون و ویرایش را تبدیل به یک نوع هنر دقیق آرماني کرده بودند. مترجمان با سابقه و زبان‌دان در حوزه‌های گوناگون به ویراستاری دستنوشته‌ها می‌پرداختند و هیچ‌کس زیر فشار نبود که کاری را با عجله تمام کند. ویرایش هر کتاب به طور متوسط سه تا چهار ماه طول می‌کشید و بحث معادل‌سازی برای اصطلاحات کلیدی هر کتاب همیشه از بحث‌های داغ بود. حالا که بر می‌گردم و فهرست ویراستاران فرانکلين را در اواخر دهه ۴۰ که من در آنجا شاغل بودم مرور می‌کنم می‌بینم حقیقتاً جمع با فضل و کمالی بودیم. خودتان ببینید: آقای نجف دریابندری، آقای دکتر محمود بهزاد، آقای احمد سمیعی گیلانی، مرحوم مصطفی مقربی، مرحوم دکتر حمید عنایت، آقای ابوالحسن نجفی، دکتر شمس‌الدین ادیب‌سلطانی، آقای دکتر ناصر پاکدامن، دکتر حسن مرندي، آقای محمدرضا حکیمی، آقای عبدالله ارگانی و خانم‌ها مهشید امیرشاهی و مهدخت صنعتی و در زمینه خواندنی‌های کمک‌آموزشی کسانی چون زنده‌یاد ایرج جهانشاهی و آقای اسماعیل سعادت.

بعضی از ویراستاران جوان‌تر و دستیارهای ما هر کدام امروز برای خودشان رجلی هستند: آقای حسین معصومی همدانی، آقای غلامعلی حداد عادل، آقای محمد حیدری ملایری، آقای باقر معین، آقای عبدالحسین آذرنگ، آقای علی صلحجو، آقای اصغر مهرپرور، آقای امیر جلال‌الدین اعلم و مرحوم احمد میرعلایی. محاسن حضور چنین جمع توانایی در کنار هم روشن است ولی یکی از معایب آن پذیرفته شدن ترجمه‌های متوسط از مترجمان ضعیف به امید اصلاح آن‌ها در مرحله ویرایش بود. و گاه ویراستاران عملاً کتابی را از نو ترجمه می‌کردند و کتاب بشدت دگرگون شده همچنان به نام مترجم اول و گاه با نام مستعار و مجعول "مهرداد رهسپار" انتشار می‌یافت. در حالی که انتشارات نوین با خوارزمی سیاستی کاملاً مغایر سیاست فرانکلين را در پیش گرفته بود. آقای علیرضا حیدری عقیده داشت که فقط با مترجمان حقیقتاً درجه اول باید کار کند، کسانی چون رضا سیدحسینی و ابوالحسن نجفی که کارشان به

هیچ وجه نیاز به ویرایش نداشته باشد.

فرانکلین البته برنامه‌ای برای ترجمه ادبیات امریکایی به فارسی داشت ولی کارش محدود به ادبیات نمی‌شد. در زمینه علوم انسانی از روان‌شناسی و فلسفه و تاریخ و جغرافیا و در حوزه‌های علوم اجتماعی و علوم محض و کاربردی کتاب‌های زیادی ترجمه می‌شد و توسط ناشران تهران و تبریز و گاه اصفهان انتشار می‌یافت. فرانکلین تهران وقتی از فرانکلین نیویورک بی‌نیاز شد به ترجمه آثاری از ادبیات اروپا نیز راغب گردید. اگر بخواهیم نقش فرانکلین را در تشویق ترجمه آثار ادبی خلاصه کنیم باید بگوییم پرداخت حق‌الترجمه مقطوع و در اختیار گرفتن حقوق نشر کتب "برای همیشه" یکی از مشخصه‌های آن بود، که برای یک چاپ بدنیودولی برای کتاب‌هایی که اتفاقاً خوش فروش از آب درمی‌آمدند و در بازار کتاب طول عمر پیدا می‌کردند باعث تلخکامی مترجمان شده است.

مشخصه دیگر آن این بود که کتاب، اگر یک اثر معاصر بود و هنوز پنجاه سال از مرگ پدیدآورنده آن نگذشته بود با دریافت اجازه ترجمه اثر از ناشر کتاب اصلی و پدیدآورنده یا ورثه پدیدآورنده صورت می‌گرفت و مؤسسه متعهد بود ترجمه کامل و دقیقی از متن را به فارسی منتشر کند. یک مشخصه دیگر این‌گونه کتاب‌ها اعمال و ویرایش مفصل و مقابله دقیق ترجمه با متن اصلی بود، که آن نیز محاسن و معایب خودش را دارد. حُسن‌اش این است که ترجمه دقیق و کاملی به خواننده ارائه می‌کند. و عیب‌اش این است که گرایش ترجمه و ویرایش در جهت مطابقت لفظ به لفظ است و متن به یک شیوایی آرمانی نمی‌رسد. و حالا بعضی از ترجمه‌های ادبی که مؤسسه فرانکلین بانی نشر آن‌ها بوده است:

-- "توم سایر" مارک تواین، ترجمه پرویز داریوش از انگلیسی.

-- "کمدی انسانی" ویلیام سارویان، ترجمه سیمین دانشور از انگلیسی.

-- "بهترین اشعار رابرت فراست"، ترجمه فتح‌الله مجتبابی از اصل انگلیسی. متن دوزبانه.

-- "بهترین اشعار والت ویتمن" ترجمه فتح‌الله مجتبابی از انگلیسی. ایضاً دوزبانه.

-- "بهترین اشعار لانگ‌فلو" ترجمه محمدعلی اسلامی ندوشن از انگلیسی. ایضاً دوزبانه.

-- "گتسبی بزرگ" اسکات فیتس جرالده، ترجمه بنده، کریم امامی، از انگلیسی.

-- "حشم و هیاهو" ویلیام فاکنر ترجمه بهمن شعله‌ور از انگلیسی.

-- "عقاید یک دلقک" هاینریش بل، ترجمه شادروان شریف لنکرانی از آلمانی.

-- "قلعه حیوانات" جورج اُروِل، ترجمه امیر امیرشاهی از انگلیسی.

دوران بعد از انقلاب

دو دهه بعد از انقلاب از نظر نشر کتاب و ترجمه آثار سال‌های پُر‌نشیب و فرازی بوده‌اند. و چون وقت تنگ است و بنده در مسائل قبل از انقلاب مقداری پُرچانگی کرده‌ام ناچارم عرایضم را درباره سال‌های اخیر به مسائل ترجمه ادبی محدود کنم.

اول بگویم که اگر ترجمه قرآن کریم را به زبان فارسی از مقوله ترجمه‌های ادبی به حساب بیاوریم باید بگویم که هیچ‌گاه ظرف چنین مدتی کوتاه شاهد این همه ترجمه‌های جدید از کتاب آسمانی خود نبوده‌ایم. ترجمه آقای عبدالمحمد آیتی، و ترجمه آقای بهاء‌الدین خرمشاهی و ترجمه منظوم آقای امید مجد تنها چند نمونه از این ترجمه‌های تازه هستند. و ترجمه پارسی سره مرحوم دکتر محمدحسین روحانی هم هنوز به مرحله انتشار نرسیده است.

این حقیقتاً پدیده‌ای است که نیاز به بررسی دقیق دارد. یک علت آن به نظر من، وضع خاصی است که بعد از انقلاب در مؤسسات و سازمان‌های دولتی پیش آمد و تعداد قابل توجهی از افراد تحصیل کرده و باتجربه که در دوران قبل شاعری بودند از مشاغل دیوانی خود آزاد شدند و بعضی از این اشخاص فکر کردند یکی از کارهایی که می‌توانند بکنند دست زدن به تألیف و ترجمه است. و در یک برهه از دوران جدید که فروش کتاب رونق گرفته بود این افراد "فارغ‌البال" حتی فکر کردند که از راه تألیف و ترجمه می‌توانند گذران کنند، و البته خیلی زود فهمیدند که نمی‌شود و مسافرخشی بهتر است. و بودند مترجمانی که دغدغه مالی آنچنانی نداشتند و با فراغتی که حالا پیدا کرده بودند به طور جدی دست به ترجمه آثار بزرگ و ماندنی زدند، که دو مورد از اینان مرحوم دکتر محمدحسن لطفی و آقای دکتر عزت‌الله فولادوند هستند. و مترجمانی هم بودند که دغدغه مالی بیشتری داشتند و آنان به ناچار به انواعی از ترجمه روی آوردند که درآمد آن سهل الوصول تر باشد.

دو نکته دیگر درباره دوران جدید شایان ذکر است. یکی این که ناشران بزرگ دوران قبل، مثل امیرکبیر یا بنگاه ترجمه و نشر کتاب (که امروز شرکت انتشارات علمی و فرهنگی خوانده می‌شود و میراث بازمانده از انتشارات فرانکلین هم در آن ادغام شده است) زیر نظر مدیریت‌های جدید قرار گرفتند و این مدیریت‌ها تکلیف خودشان را با چاپ یا تجدید چاپ رمان‌های ترجمه‌شده نمی‌دانستند. دستگاه نظارت بر کار کتاب در وزارت ارشاد هم همین طور. تنها در دو سه سال اخیر بود که از سختگیری وزارت ارشاد در دادن اجازه انتشار به رمان‌های ترجمه کاسته شد، و تنها در همین سال ۱۳۷۸ بوده است که انتشارات علمی و فرهنگی سرانجام بر آن شد که اجازه دهد بعضی از رمان‌های ترجمه فرانکلین را که حقوق نشر آن‌ها را به ارث برده بود ناشران دیگر تجدید چاپ کنند. و ترجمه دوستدار از رمان "گتسبی بزرگ" هم ممکن است از این رهگذر سرانجام بعد از ۲۵ سال دوباره به چاپ برسد.

نکته دوم این است که در غیاب ناشران بزرگ و مقتدر در صحنه، کار نشر رمان‌های ادبی ترجمه‌شده به دست ناشران کوچک افتاده است و بعضی از این ناشران با وجود کمبود امکانات و ضعف بنیه مالی، جانانه کوشیده‌اند چراغ نشر ادبیات کشورهای دیگر را همچنان روشن نگاه دارند. از دو ناشر با تحسین یاد می‌کنم. نشر مرکز، مولود سال‌های بعد از انقلاب ولی از خاندانی که از پایه‌گذاران کار نشر کتاب در دوران معاصر هستند، و انتشارات نیلوفر که گردانندگان آن از نوجوانی خادمان کار کتاب بوده‌اند. نشر مرکز امسال توانست کار انتشار ترجمه مهدی سبحانی را از رمان هشتم جلدی "در جستجوی زمان از

دست رفته‌ی "ی مارسل پروست با موفقیت به پایان برساند، و انتشارات نیلوفر، ناشر ترجمه چهارجلدی آقای ابوالحسن نجفی از رمان فرانسوی "خانواده تیبو" چند سال است در انتظار اجازه است تا ترجمه منوچهر بدیعی را از رمان سترگ "یولی سیز" جیمز جویس به بازار بفرستد. این دو اثر، در جستجوی زمان از دست رفته و "یولی سیز یا اولیس" هر دو در صدر فهرست بزرگ‌ترین رمان‌های قرن بیستم قرار دارند و ترجمه آن‌ها به هر زبانی یک واقعه ادبی محسوب می‌شود، گو این که خوانندگان ممکن است نتوانند به راحتی و آسانی خوردن راحت الحلقوم موفق به خواندن آن‌ها بشوند.

از دستاوردهای دیگر مترجمان کوشا در این دوران ترجمه تعداد بیشتری از رمان‌های کلاسیک انگلیسی و امریکایی و فرانسوی از جمله رمان‌هایی از تامس هاردی، انگلیسی، ویلیام فاکنر، امریکایی و مارگریت دوراس، فرانسوی و نیز ترجمه‌های بیشتری از گارسیا مارکز و بعضی از نویسندگان دیگر امریکای لاتین و نیز نویسندگان غیرانگلیسی‌زبانی چون ساراماگو از پرتغال و میسیمما از ژاپن است.

ناشران این دوران در تحقق این ترجمه‌ها چقدر نقش دارند، چه میزان به پیراستگی ترجمه‌ها کمک می‌کنند و اگر مترجمی از آن‌ها درخواست دریافت مساعده کند، چقدر امکان دارد پاسخ مساعد بشود؟ در این مورد پاسخ چندان امیدبخش نیست. هم ناشران کوچک‌اند و کم‌بضاعت و هم این که طبق یک سنت انتشاراتی در ایران سرمایه‌گذاری ناشران روی کتاب از زمانی شروع می‌شود که متن کامل دست‌نوشته کتاب را دریافت کنند. بنابراین مترجم معمولاً متن کتابی را که قصد ترجمه‌اش را دارد خود به دست می‌آورد و در مدتی که کتاب را ترجمه می‌کند از جیب می‌خورد. و تا ترجمه به پایان برسد، احیاناً ویرایش و بعد حرف‌چینی و صفحه‌آرایی شود، رخصت انتشار بگیرد، به چاپ برسد و سرانجام به بازار بیاید مدت‌ها خواهد گذشت. و این، اگر هیچ‌گونه مشکل اداری پیش نیاید، اغلب به معنی فاصله‌ای به مدت دو سال بین تاریخ آغاز ترجمه و تاریخ دریافت اولین پرداخت ناشر از محل حق‌الترجمه است. آیا این تأخیر منصفانه است؟

ماحصل کلام

حالاً که گذشته تاریخ نشر ایران را مرور می‌کنیم می‌بینیم از دوران فاجار تا امروز ناشران ما، شاید به استثنای بنگاه ترجمه و نشر کتاب و مؤسسه انتشارات فرانکلین، نقش آنچنان تعیین‌کننده‌ای در سمت و سوادادن به ترجمه‌های ادبی نداشته‌اند. البته ناشران ایرانی پایه‌های مترجمان حرکت کرده‌اند و آثارشان را به چاپ رسانده‌اند ولی در درجه اول این مترجمان بوده‌اند که در کار برگرداندن آثار مهم ادبی دیگران به زبان فارسی پیشقدم شده‌اند. عناوین را در بیشتر موارد آن‌ها انتخاب کرده و به ناشران پیشنهاد کرده‌اند، و بعد با صرف وقت و انرژی ذهنی و جسمی خود متون را به فارسی برگردانده و به دست ناشر سپرده‌اند و بعد ماه‌ها و گاه سال‌ها در انتظار چاپ اثر و دریافت حق‌الترجمه ناقابل خود از ناشر مانده‌اند. این مترجمان در درجه اول قصد مال‌اندوزی نداشته‌اند، هدف‌شان خدمت فرهنگی بوده است،

می‌خواسته‌اند هموطنان خود را با دستاوردهای ادبی و فرهنگی کشورهای دیگر آشنا کنند و بعضی از آثاری را که امروزه دیگر جزئی از میراث مشترک بشری محسوب می‌شود برایشان قابل دسترسی بسازند.

آیا اقتدار مترجمان ما در انتخاب و ترجمه آثار در سال‌های آینده همچنان حفظ خواهد شد؟ سؤال دشواری است ولی ما تا دوباره صاحب ناشران مقتدر نشویم طبیعی است که اختیار کار همچنان در بند مترجمان معروف‌تر باقی بماند. یا دوباره باید صاحب ناشرانی بشویم که با برخورداری از بودجه کلان، تولید ترجمه آثار را بر عهده بگیرند (مثل مؤسسه متون که متأسفانه عمر کوتاهی داشت) و یا این‌که به مرور ایام باز ناشران بزرگی از وسط این دو سه هزار ناشر کوچک‌کی که امروزه جواز نشر گرفته‌اند سربرآورند، که در شرایط کنونی، با رکود شدید فروش کتاب غیردرسی، بعید به نظر می‌رسد ولی غیرممکن نیست. و البته اگر در این میان درخواست پیوستن ایران به سازمان تجارت جهانی پذیرفته شود و ایران خود به خود متعهد به پذیرفتن عضویت در یکی از میثاق‌های جهانی حفظ حقوق پدیدآورندگان آثار (یا به اصطلاح کپی‌رایت) گردد، وضع به کلی عوض خواهد شد. از آن پس ناشران ما در رابطه با ناشران کشورهای دیگر، نقش برجسته‌تری در انتخاب عناوین و گزینش مترجم را برای ترجمه آن عنوان‌ها خواهند یافت. خدا کند تا آن روز دارای ناشرانی شده باشیم که توانایی که این‌گونه دادوستدها را داشته باشند.

ارجاعات

۱. بجی آرین پور، "از صبا تا نیما"، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۰، ج ۱، ص ۱۸۳.
۲. محمد حسن سمسار و دیگران، "کاخ گلستان (گنجینه کتب و نفایس خطی)؛ گزینهای از شاهکارهای نگارگری و خوشنویسی"، تهران، انتشارات زرین و سیمین، (در آستانه انتشار).
۳. نگاه کنید به "در باب ترجمه عام فهم و خاص پسند حاجی بابا" در "کتاب امروز"، دفتر هشتم (زمستان ۱۳۵۳)، صص ۴۳ تا ۵۲، تجدید چاپ شده در: کریم امامی، "از یست و بلند ترجمه: هفت مقاله"، تهران، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۲.
4. H. Kamshad. *Modern Persian Prose Literature*. Cambridge, Cambridge University Press, pp. 21-27.
۵. آلن ژنه لوساز، "سرگذشت ژیل بلاس سانتیلانی"، ترجمه میرزا حبیب اصفهانی، به کوشش غلامحسین میرزا صالح تهران، انتشارات مازیار و انتشارات معین، ۱۳۷۷، ۷۱۸ صفحه.
۶. گلی امامی، "سرگذشت ژیل بلاس سانتیلانی" در "نگاه نو"، شماره ۴۳ (زمستان ۱۳۷۸)، صص ۱۷۲ تا ۱۷۷.
۷. جدیدترین مورد از سلسله تجدید چاپ‌های به ظاهر پایان‌ناپذیر آثار مرحوم منصوری ترجمه رمان "سه تنگدار" الکساندر دوماست در اسفند ماه ۱۳۷۸، که انتشارات زرین در یک آگهی مژده به بازار آمدن دوباره آن را داده است. در ده جلد طلاکوب به بهای ناقابل ۳۰ هزار تومان.